

تحلیل تطبیقی سهراب در شاهنامه و بیهروواهن در مهابهارات

سارا عجلی*

دانش‌جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه آزاد علوم و تحقیقات تهران، ایران

سید احمد خاتمی**

استاد دانش‌گاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسؤل)

ابوالقاسم اسماعیل‌پور مطلق***

استاد دانش‌گاه شهید بهشتی، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۶/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۹

چکیده

سهراب یکی از شخصیت‌های اسطوره‌ای حماسه ملی ایرانیان، شاهنامه، از وجوه متعدد، شباهت‌های فراوان با «بیهروواهن»، شخصیت حماسه مهابهارات دارد. مشترکات و مشابهات این دو در زمینه‌های گوناگونی قابل بررسی است. ریشه مشترک نام هر دو شخصیت، نسب‌نامه خانوادگی، سرگذشت مشابه، داستان ازدواج پدر و مادر این دو با نکات و جزئیات مشابه، اقامت هر دو نزد خانواده مادری و به دور از پدر، نقش یک اسب ویژه در پیش‌برد داستان، رویارویی با پدر در میدان نبرد پس از سالیان بسیار، نقش نیروهای فراطبیعی در داستان، کشته شدن یکی از طرفین جنگ در آوردگاه و کوشش برای به دست آوردن نوش‌دارو، از شاخص‌ترین اشتراکات این دو شخصیت حماسی ایران و هندوستان به‌شمار می‌آیند. با این حال با بررسی ژرف و دقیق سرگذشت سهراب و داستان بیهروواهن، به وجوه افتراق قابل توجهی نیز بین دو شخصیت دست می‌یابیم که حتا گاه مسیر دو داستان را به طور کلی از یک‌دیگر متمایز می‌کند و سرنوشت‌های کاملاً متفاوتی را برای این دو شخصیت رقم می‌زند. نویسندگان در این پژوهش درصدد هستند

* sara61aj@gmail.com

** a-khatami@sbu.ac.ir

*** esmailpour2@yahoo.com



تا با بهره‌گیری از شیوهٔ تطبیقی، وجوه اشتراک و افتراق میان این دو شخصیت را بررسی کنند و به این پرسش پاسخ دهند که مبانی اشتراک و اختلاف *مهابهارات* و *شاهنامه* در داستان‌های مربوط به این دو شخصیت کدام است؟
کلیدواژه‌ها: حماسه، *شاهنامه*، *مهابهارات*، سهراب، ببهروواهن.



مقدمه

پیوند و ارتباط اقوام ایرانی و هندی با ریشه‌هایی کهن و استوار، به حدود هزارهٔ دوم پیش از میلاد بازمی‌گردد؛ به هنگامی که اقوام هندوایرانی موطن مشترک خود را ترک کردند و در جست‌وجوی زیست‌گاهی بهتر و مناسب‌تر با یک‌دیگر همراه و هم‌سفر شدند و در دو سرزمین ایران و هند سکنا گزیدند و به تدریج در آن دو کشور ماندگار شدند. طبیعی است به دلیل این‌که این دو قوم از خاست‌گاهی مشترک برخوردار بودند، پیوندهای مشترک خود را حفظ کردند. اکتشافات باستان‌شناسی نیز ریشه‌های فرهنگی مشترک و قوی میان دو کشور را تأیید می‌کند. «آثار مکشوفه در هند، مشابه آثاری است که هیأت‌های باستان‌شناسی در فلات ایران و درهٔ رودخانه‌های فرات و دجله از زیر خاک بیرون آورده‌اند و حکایت از این دارد که سکنهٔ هند و ایران پیش از هجوم طوایف آریایی با هم ارتباط نزدیک و رفت‌وآمد مداوم داشته‌اند» (جلالی نائینی، ۱۳۷۵: ۵-۶). امروزه می‌توان بازخورد این اشتراکات فرهنگی میان دو کشور را در زمینه‌های مختلفی مانند زبان، اسطوره‌شناسی و آیین‌های دو سرزمین مشاهده و جست‌وجو کرد؛ به‌گونه‌ای که پژوهش‌گران معتقدند: «مردم دوران باستان سرزمین ما با مردم دوران باستان سرزمین هند هم‌بستگی‌های بسیاری داشتند. این موضوع، به‌خصوص در زبان، اسطوره‌ها و مسائل مربوط به آیین‌های آن‌ها آشکارا دیده می‌شود که گویای هم‌زیستی طولانی ایرانیان و هندوان آریایی نژاد است» (آموزگار، ۱۳۹۵: ۱۱).

در این میان، با توجه به دیرینگی پیوند میان ایران و هند، مطالعات اسطوره‌شناسی، یکی از حوزه‌های مهمی است که می‌توان با پژوهش در این زمینه و بررسی وجوه اشتراک و افتراق میان دو سرزمین، به داده‌هایی ارزش‌مند دست یافت: «اساطیر ایرانی کهن با اساطیر آریاییان هند باستان وجوه مشترک بسیاری دارد؛ هرچند اساطیر ایرانی در اثر گذشتن از صافی دین زرتشت، رنگی تازه به خود گرفته است. با وجود این می‌توان با مطالعهٔ تطبیقی این اساطیر با اساطیر کهن هندی در کتاب ریگ‌ودا، به کلیات عقاید هند و ایرانیان پی برد» (بهار، ۱۳۵۲: بیست و دو-بیست و سه).

پس شاه‌کارهای حماسی دو کشور نقشی برجسته و ممتاز پیدا می‌کنند و به این ترتیب، مطالعات تطبیقی میان شاهنامه که بزرگ‌ترین حماسهٔ ایران زمین محسوب



می‌شود و *مهابهارات*، اثر حماسی برجسته هند، از جای گاهی ویژه و منحصر به فرد برخوردار است.

مهابهارات، یکی از دو اثر حماسی بزرگ هندوان است و حماسه دیگر آنان، *رامایانا* نام دارد (رنو، ۱۳۸۹: ۱۶-۱۳) و «اثری است ماندگار از فرهنگ برهمنی که احتمالاً دوهزار سال پیش سروده شده و حماسه و کتاب عظیمی از بنیادگذاری هند بزرگ و میراث زنده‌ای از سرتاسر آن سرزمین پهناور است» (شالیان، ۱۳۸۵: ۱۵۹). این اثر حماسی که مشتمل بر هجده دفتر و به زبان سانسکریت است، رویارویی طایفه پاندوان و کوروان را شرح داده که دراصل، آموزادگان یک‌دیگر نیز هستند و افزون بر روایت نبرد هجده روزه آنان، ماجراهای آن‌ها را از آغاز و پیش از در گرفتن این جنگ سنگین و طاقت‌فرسا تا پس از نبرد و پیروزی پاندوان و رویدادهای زمان استقرار حکومت این گروه و سپس زوال قدرت آنان شرح داده و در این حین، به مسائل مختلف مذهبی، عرفانی، فلسفی، اخلاقی، اجتماعی، خانوادگی و ... نیز پرداخته است. برخی مؤلف آن را ویاسه دانسته‌اند و برخی دیگر تألیف آن را به گروهی از نویسندگان مختلف و نامعلوم نسبت داده‌اند. بخشی از این کتاب نیز به سرود *بهگودگیتا* اختصاص یافته که مشتمل بر اندرزاها و آموزه‌های کریشنا (از مظاهر ویشنو، خدای بزرگ هندوان) به یکی از قهرمانان داستان «آرجونا» است.

شاهنامه، حماسه ملی ایرانیان و یکی از برجسته‌ترین آثار ادبی جهان است. نخست دقتی به سرودن *شاهنامه* روی آورد، ولی با مرگ ناگهانی او، فردوسی (که او را متولد سال ۳۲۹ ه.ق. می‌دانند) به این مهم اهتمام ورزید و البته هزار بیتی را که دقتی سروده بود نیز در منظومه بلند خود آورد.

موضوع *شاهنامه*، روایت داستان‌های اسطوره‌ای مربوط به نخستین پادشاهان ایران از آغاز تا حمله عرب‌هاست و رخ‌دادهای مربوط به دوره فرمان‌روایی پنجاه پادشاه بر ایران‌زمین را شامل می‌شود. غالباً از نظر ساختار، *شاهنامه* را به سه قسمت اساطیری، پهلوانی و تاریخی بخش‌بندی می‌کنند. «جان *شاهنامه* و آنچه *شاهنامه* را به مقام والای حماسی آن می‌رساند، قسمت پهلوانی آن است. دوره برجسته پهلوانی که در *شاهنامه* وصف شده دوره کیانی است» (یارشاطر، ۱۳۶۹: ۱۱۴).

شایان توجه این‌که میان چندین تن از شخصیت‌های *شاهنامه* و *مهابهارات*، همانندی‌هایی متعدد در جنبه‌های گوناگون از قبیل: پیشینه اساطیری، سرگذشت، ویژگی‌های اخلاقی و ... یافت می‌شود که این مطلب، گواهی دیگر بر وجود پیوندهای



عمیق میان شاهنامه و مهابهارات محسوب می‌شود. برای نمونه: سیمرغ و گارودا، کی‌کاووس و شکر، سیاوش و سدنوا، کی‌خسرو و جدهشتر، اسفندیار و کارونا، رستم و ایندرا و آرجونا، ضحاک و باکه و ویشوروپه و ...

برخی از این اشتراکات، برخاسته از پیشینه اساطیری مشترک ایران و هند است؛ مانند رستم و ایندرا که هر دو به طرز خارق‌العاده‌ای زاده می‌شوند، جنگاورانی بی‌نظیرند و علاقه‌ای وافر به باده‌گساری دارند و برخی از این اشتراکات، بن‌مایه‌ها و موضوعات مشترک در حماسه‌های مختلف جهان هستند؛ مثلاً رویین‌تنی اسفندیار و کارنا که در آثار حماسی کشورهای دیگر نیز یافت می‌شود.

هم‌چنین گاه یک شخصیت در اساطیر ایران با چند شخصیت در اساطیر هند، همانندی‌هایی دارد؛ مانند ضحاک در شاهنامه که با سه دیو در مهابهارات به نام‌های باکه، ویشوروپ و وریترا اشتراکاتی دارد و گاه برعکس، یکی از شخصیت‌های اسطوره‌ای هند با بیش از یک شخصیت در اساطیر ایران تطبیق داده می‌شود؛ مثل توشتری در مهابهارات که با کاوه و مرداس وجوهی مشترک دارد.

در پژوهش حاضر، دو شخصیت سهراب (از شاهنامه) و بهررواهن (از مهابهارات) مورد تحلیل تطبیقی قرار می‌گیرند تا با تأمل در این دو اثر حماسی، وجوه اشتراک و افتراق بین این دو شخصیت اسطوره‌ای شناسایی و بررسی شوند. بنابراین هدف از این تحقیق، مقایسه دو شخصیت برجسته سهراب و بهررواهن در دو اثر بزرگ حماسی یعنی شاهنامه و مهابهارات برای دستیابی به وجوه اشتراک و افتراق آنهاست. ضرورت این‌گونه تحقیقات، نشان دادن مشترکات فرهنگی بین دو ملت باستانی است. روش در این پژوهش، بنا بر روش مرسوم در علوم انسانی، روش کتاب‌خانه‌ای و توصیفی - تحلیلی است.

پیشینه پژوهش: در حوزه پژوهش حاضر، چند مقاله و کتاب نیز در زمره پیشینه تحقیق، قابل ذکرند:

- کتاب «نقد تطبیقی جای‌گاه انسان در شاهنامه و مهابهارات»، تألیف نسرین مظفری. این کتاب در ۶ فصل تدوین شده و ۴ فصل نخست آن، دربرگیرنده مقدمه و کلیات است و به مباحثی نظیر: انواع ادبی، حماسه، تراژدی، رمان، انسان در ادیان مختلف، زندگی‌نامه فردوسی و برخی جنبه‌های کلی شاهنامه، حماسه در هند و خلاصه‌ای از مهابهارات



می‌پردازد و در فصل ۵ و ۶ که بخش‌های اصلی کتاب محسوب می‌شوند، موضوعاتی شامل: ابعاد انسان (دینی، اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی) و نیز نقد تطبیقی این دو حماسه بررسی می‌شود. بنابراین با توجه به این که موضوعی بسیار کلی و گسترده (انسان) محور پژوهش قرار گرفته، بدیهی است که با موضوع مقاله حاضر یعنی تحلیل تطبیقی دو شخصیت همانند در شاهنامه و مهابهارات از اساس متفاوت است.

- مقاله «نقد تطبیقی اسطوره آفرینش در شاهنامه فردوسی و مهابهاراتای هندی»، فاطمه پاکرو، فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. در این مقاله، صفات آفریدگار در شاهنامه و مهابهارات بررسی شده و سپس آفرینش جهان و انسان در این دو اثر مورد تحلیل قرار گرفته است.

- مقاله «مقایسه تطبیقی فره ایزدی در شاهنامه و مهابهارات»، وحید رویانی و صفیه موسوی، مجله علمی-پژوهشی جستارهای ادبی. در این پژوهش، افرادی که در حماسه ایرانی و هندی از فره برخوردارند، مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ ویژگی‌های ظاهری آنان تحلیل می‌شود؛ نمادهای فره از جمله: نور، کارهای خارق‌العاده و چند شیء معرفی می‌گردد. هم‌چنین توانایی‌هایی که فره به افراد می‌بخشد، برشمرده می‌شود و در پایان، عواملی که باعث دور شدن فره از شاهان می‌شود، معرفی می‌گردد.

- مقاله «مقایسه شخصیت رستم و ارجن در شاهنامه و مهابهارات»، حسین‌علی قبادی و علی‌رضا صدیقی، پژوهش زبان و ادبیات فارسی. در این مقاله، نویسنده پس از معرفی شخصیت ارجن و اشاره به ارتباط این شخصیت با ایندرا، خدای بزرگ هندوان، مشترکات میان رستم و ارجن را برشمرده است؛ ازدواج با زنان بیگانه، جنگ با فرزند، داروی زندگی‌بخش، کشتن برادر و سفرهای خطرناک، بخشی از این وجوه اشتراک هستند.

- مقاله «تحلیل ساختار داستان سیاوش و دو داستان رام چندر و سدنوا در هند»، مریم خلیلی جهان‌تیغ، فصل‌نامه مطالعات شبه قاره، دانش‌گاه سیستان و بلوچستان. در این مقاله، نویسنده به تحلیل سه داستان سیاوش در ایران و رامایانا و سدنوا در هند پرداخته و ضمن بررسی ساختار کلی آن‌ها بر پایه نظریه گرینتسر، ارتباط آن‌ها را با اسطوره مرگ و رستاخیز نیز تحلیل کرده است.

- مقاله «بررسی تطبیقی داستان بهیم سین و باکه در مهابهارات با داستان ضحاک در شاهنامه»، زکیه رشیدآبادی، دوفصل‌نامه ادبیات حماسی دانشگاه لرستان. این مقاله با



بهره‌گیری از شیوه تطبیقی به بررسی ساختار و محتوای داستان بهیم‌سین و باکه در مهابهارات با حکایت ضحاک در شاهنامه پرداخته است.

اما دو شخصیت سهراب و بیهروواهن تاکنون مورد بررسی تطبیقی قرار نگرفته‌اند که در این جستار به آن می‌پردازیم.

بحث و بررسی

۱- وجود سرخی در ریشه‌شناسی هر دو واژه

نخستین وجه اشتراک میان سهراب و بیهروواهن به ریشه‌شناسی نام آنان و معنی این دو نام بازمی‌گردد. ریشه «سهر» (sihr) در زبان فارسی به دو معناست: یک معنای آن عبارت است از: سرخ، قرمز، صورتی، گویشی از سرخ و معنای دوم آن گاو است و برخی آن را به معنای گاو ماده می‌دانند و آن را با ریشه سنسکریت rohít- به معنای مادیان کردند (اصلاً: جانور سرخ رنگ) و rohita- به معنای سرخ، سرخ نیم‌رنگ، اسب کردند و róhiñī یعنی گاو کردند، مادیان کردند برابر می‌دانند (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱۷۹۵/۳). واژه سهراب از دو قسمت تشکیل شده است: سهر + آب و معنای آن، دارای رنگ سرخ است. «سهر»، شکلی از «سُخر» است که بر اثر جابه‌جایی «خ» و «ر»، در فارسی سُخر به سُخر تبدیل شده و در اصل، سهراب در پهلوی، «سخراپ» (Suxrāp) بوده است (کزازی، ۱۳۸۷: ۱/۲: ۵۶۸). بنابراین در ریشه‌شناسی نام سهراب، معنای سرخی یافت می‌شود و این اسم را به معنای سرخ‌رو یا کسی که آب و رنگ سرخ دارد، معنی کرده‌اند.

بیهروواهن (Babhruvahana) از دو جزء تشکیل شده است: Babhru+vahana. نخست درباره Babhru: معنای این واژه عبارتند از: قهوه‌ای سرخ‌فام، قهوه‌ای، گندم‌گون، داشتن موهای قهوه‌ای مایل به قرمز، در حالت مذکر: نوعی راسوی هندی بزرگ و قهوه‌ای که مارهای سمی را می‌کشد و تخم تمساح‌ها را از بین می‌برد. لقب کریشنا و ویشنو و شیوا، گاو قهوه‌ای مایل به قرمز، در ترکیب با vahana- و در حالت مذکر، پسر آرجوناست (MacDonell, 2004: 192) و معنای vahana از این قرارند: راندن، حمل کردن، بردن (قربانی)، حمل و نقل کردن، کشتی کوچک، قایق. در ترکیب با bhañga- و در حالت مذکر: کشتی شکستگی (MacDonell, 2004: 274). بنابراین با مقایسه دو واژه سهراب و بیهروواهن از نظر ریشه‌شناسی، درمی‌یابیم در هر دو اسم، ریشه سرخی و به رنگ سرخ بودن وجود دارد و این نکته، میان این دو کلمه پیوندی ظریف برقرار می‌نماید.



۲- سرگذشت هر دو شخصیت

۲-۱- ازدواج پدر به شیوه برون هم‌سری

سرگذشت سهراب در شاهنامه و زندگی بهررواهن در مه‌بهارات به گونه‌ای مشابه آغاز می‌شود: پهلوانی بلندآوازه، دور از دیار و موطن خود وارد سرزمینی بیگانه می‌شود. در آن جا دختر پادشاه دل در گرو مهر او می‌بندد؛ پیش قدم می‌شود و به او ابراز عشق می‌کند و به دنبال آن، پهلوان، دختر را از پدرش می‌خواهد و با موافقت پدر، آن دو با یکدیگر پیمان زناشویی می‌بندند. وصلتی که به تولد فرزندی پهلوان و پیل تن هم‌چون پدر منجر می‌شود.

در شاهنامه، رستم در جست‌وجوی باره نامورش، رخس، وارد سمنگان می‌شود. پادشاه آن سرزمین به پذیره رستم می‌آید. او را در کاخ خود میهمان می‌کند و به او قول می‌دهد هرچه زودتر رخس را بیابد. شام‌گاه ته‌مین، دختر پادشاه، وارد خواب‌گاه رستم می‌شود و به او ابراز مهر می‌کند و او را به خود فرا می‌خواند: «تُرأم کنون گر بخواهی مرا» (فردوسی، ۱۳۹۲: ۱۷۵/ ۲). رستم نیز ته‌مین را از پدرش خواستگاری می‌کند و پدر، خشنود از وصلت با پهلوانی بلندآوازه، موافقت خود را اعلام می‌کند:

چو بشنید شاه این سخن شاد شد بسان یکی سـرو آزاد شد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/ ۱۲۴/ پانوش)

در مه‌بهارات نیز آرجونا فرسنگ‌ها دور از وطن خود به شهر «من‌پور»^۱ می‌رسد و مشابه آن چه در شاهنامه بر رستم می‌گذرد، برای او نیز در مه‌بهارات اتفاق می‌افتد: «در آن شهر راجه‌ای بود چترباهن^۲ و دختری داشت چترانگدا^۳ نام که در حسن و جمال او عدیل و نظیر نداشت. آن دختر ارجن را دید و عاشق شد و خود را به ارجن نمود و او هم عاشق شد و پیش پدر آن دختر برفت. او چون ارجن را بشناخت، بسیار تعظیم و احترام او کرد» (مه‌بهارات، ۱۳۵۸: ۱/ ۲۰۰).

«رسم و قاعده‌ای را که بر اساس آن، فرد به عنوان عضو گروه مجبور است هم‌سر خود را از گروهی دیگر انتخاب کند، برون هم‌سری گویند» (روح الامینی، ۱۳۷۴: ۷۹۴). بر این اساس، شاید بتوان گفت این دو داستان از خاست‌گاه‌های فرهنگی مشترکی برخوردارند؛ به گونه‌ای که مفاهیم مشترکی نظیر مسأله برون هم‌سری در هر دو اثر پروراند شده است.

^۱. Manipura

^۲. Citravahana

^۳. Citrangada



برخی پژوهش‌گران بر این باورند که برون‌هم‌سری، پدیده‌ای مربوط به ملل اولیه بوده است؛ از آن جمله، ویل دورانت معتقد است که در بین این اقوام، مرد با دختری خارج از قبیله خود ازدواج می‌کرده و دلایل متعددی را برای وصلت مردان با زنان بیگانه حدس زده است: درک کردن عواقب بد ازدواج با نزدیکان، ایجاد اتحادهای سیاسی مفید از طریق وصلت با جماعت‌های اتحادهای پیشین با قبایل دیگر، گسترش سازمان‌های اجتماعی، کاهش خطر مختلف، تقویت جنگ و ... (دورانت، ۱۳۹۰: ۵۲). بنابراین سرچشمه این گونه داستان‌ها به ملل اولیه بازمی‌گردد.

۲-۲- پیش‌قدم شدن شخصیت زن داستان در ابراز عشق

هم‌چنین در هر دو داستان پیشنهاد ازدواج از سوی زن مطرح می‌شود و این شخصیت زن داستان است که در ابراز عشق پیش‌قدم می‌شود. این وضعیت، یادآور نظریه مادرسالاری در برخی اعصار تاریخ است. «چنین می‌نماید که نخستین اجتماعات انسانی در ایران از طریق گروه‌های دودمانی مادرتبار شکل گرفته و به احتمال زیاد مادرسالاری دست‌کم از آغاز عصر نوسنگی، هسته اجتماعی اقتصادی مردم ایران را شکل می‌داد. تندیسک‌های سیالک گویای آن است که تا هزاره سوم، اهمیت نظام مادرتبار برجاست. آثار شوش و اسناد عیلامی مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد از بقایای مادرتباری سخن می‌گویند» (هینلز، ۱۳۹۳: ۴۶۵). البته «در هند قدیم، بقایا و نشانه‌های مادرسالاری، اگر وجود داشته باشد، بسیار ناچیز است» (پاتر، ۱۳۸۴: ۱۳۳)، اما در ایران حتا «پس از اسلام بقایای نظام مادرتبار و نشانه‌های آن را می‌توان در روایت‌های اسطوره‌ای شاهنامه و ازدواج‌های نامتعارف و داستان پیش‌گام شدن زنان در یازده روایت بازیافت که از آن شمار است: ... پیش‌گامی ته‌مینه، دختر شاه سمنگان مادر سهراب در نزدیک شدن به رستم» (هینلز، ۱۳۹۳: ۴۷۰). به تدریج نظام مادرشاهی از میان این اقوام برچیده می‌شود و پدرشاهی جای‌گزين آن می‌گردد.

۲-۳- اشتیاق پادشاه یا دخترش به داشتن فرزندی از پهلوان تازه وارد

یکی دیگر از نکات جالب توجه در این دو داستان، علاقه‌مندی و اشتیاق دختر پادشاه و یا خود شاه به داشتن فرزندی از پهلوان از راه رسیده است. در شاهنامه، ته‌مینه یکی از دلایل عشق پرشور خود به رستم را در این می‌داند که از او صاحب فرزندی شود:



و دیگر که از تو مگر کردگار نشانند یکی پورم اندر کنار
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲/۲)

و در *مهابهارات*، پادشاه شرط می‌گذارد که فرزند آرجونا نزد او بماند تا وارث تاج و تختش گردد و به آرجونا می‌گوید: «من این دختر را به کسی می‌دهم که اگر از این دختر من پسری شود، آن را به من بدهد تا من بعد از خود، سلطنت را به او بدهم. اگر شما این شرط را قبول فرمایید، مرا چه سعادت برابر آن باشد که مثل شما دامادی داشته باشم؟» (*مهابهارات*، ۱۳۵۸: ۱/۲۰۰).

رستم تنها یک شب در کنار تهمینه به سر می‌برد و آرجونا پس از گذشت سه سال، چترانگدا را ترک می‌گوید. حاصل هر دو پیوند، پسری است که در *شاهنامه*، *سهراب* و *درمهابهارات*، *ببهروواهن* نام می‌گیرد.

سهراب و *ببهروواهن*، از اصل و نسب خانوادگی مشابهی برخوردارند: پدري نامور و پهلوان از دیاری دور که به سرزمین خود بازگشته و مادری که دخت پادشاه است و هر دو دوران کودکی شبیه به هم را تجربه می‌کنند؛ از این نظر که نزد مادر و خانواده مادری خود پرورش می‌یابند، به زادگاه پدر منتقل نمی‌شوند و هرگز او را نمی‌بینند. چنین وضعیتی نیز بازمانده دوران گذار از نظام مادرشاهی است. زیرا «در آن هنگام که سازمان مادرشاهی روی کار بود، مرد ناچار باید به قبیله زن برود و در آن‌جا زندگی کند. به تدریج که نظام پدرشاهی قوت می‌گرفت، داماد حق آن را پیدا می‌کرد که زن خود را بردارد و به قبیله خویش ببرد؛ منتها به این شرط که مدتی در خدمت پدرزن خود کار کند» (دورانت، ۱۳۹۰: ۵۲).

پس می‌توان با تحلیل این دو داستان دریافت که با توجه به این‌که اجبار مرد به زندگی نزد قبیله زن، جزو مشخصه‌های نظام مادرشاهی به حساب می‌آمده که نه رستم و نه آرجونا آن را انجام نمی‌دهند و از سوی دیگر، انتقال زن به قبیله مرد، جزو ویژگی‌های سازمان پدرشاهی به شمار می‌آمده که در این دو داستان، تهمینه و چترانگدا نزد خاندان پدری خود می‌مانند و به موطن هم‌سرانشان منتقل نمی‌شوند. بنابراین در این دو داستان، وضعیتی بینابین این دو نظام در جریان است؛ از این قرار که رستم و آرجونا، فرزندان خود (به ترتیب: *سهراب* و *ببهروواهن*) را به نیابت از خود، نزد خانواده هم‌سرشان باقی می‌گذارند و خود به زادگاهشان باز می‌گردند. گویی نظام حاکم بر دو داستان، یادآور دوران گذار از مادرشاهی به پدرشاهی است.



در واقع، «این قبیل قصص در میان اقوامی به وجود آمده است که قاعده‌شان بر زن گرفتن از خارج قبیله خود بوده است و در شرف انتقال از حکومت خاندان مادری (مادرسالاری) به حال حکومت خاندان پدری بوده‌اند» (مختاری، ۱۳۷۹: ۱۸۴).

۳- وجوه افتراق میان دو شخصیت

در بخشی از دو داستان، تفاوت‌هایی میان سرگذشت سهراب و بیهروواهن یافت می‌شود. یکی از این وجوه افتراق این‌جاست که بیهروواهن پس از مرگ پادشاه، جانشین او می‌گردد و صاحب تاج و تخت نیای خود می‌شود: «چون راجه آن‌جا وفات کرده بود، این برباهن، پسر ارجن، را به سلطنت برداشته بودند» (مهابهارات، ۱۳۵۸: ۴/۲۹۹).

اما سهراب به سودای یافتن پدر و دستیابی به قدرت در کنار او، راهی سفر بی‌بازگشت خود به زادگاه پدرش می‌شود؛ چه خود می‌گوید:

چو رستم پدر باشد و من پسر نباید به گیتی یکی تاجور
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۱۲۷)

اگرچه در شاهنامه جزئیاتی جالب توجه درباره زندگی کوتاه سهراب آمده است، از آن جایی که داستان بیهروواهن در مهابهارات به صورت کلی و فارغ از نقل جزئیات آورده شده، نمی‌توان به بررسی اشتراکات و افتراقات در سیر زندگی این دو پرداخت. برای مثال، در شاهنامه به نکات زیر درباره داستان سهراب اشاره شده است:

۱. رستم هنگام ترک گفتن تهمینه، مهره بسته شده به بازوی خود را می‌گشاید و به او می‌دهد تا اگر فرزندشان دختر شد، به گیسوان او ببندد و اگر صاحب پسری شدند، این مهره بر بازوی پسرشان جای گیرد و همین مهره است که پس از نبرد جان‌گداز پدر و پسر، رستم را به شناخت پسر برومندش رهنمون می‌سازد. بنابراین نقشی حائز اهمیت در ماجرا ایفا می‌کند. اما در مهابهارات سخنی از چنین نشانی به میان نیامده است.

۲. در شاهنامه به مراحل رشد و بالندگی سهراب اشاره شده است که از رشدی چشم‌گیر و فراتر از معمول برخوردار بوده و همین موضوع، سهراب جوان را بر آن می‌دارد تا به پرس‌وجو درباره پدر خود از مادر بپردازد و در این باره گنج‌کاو شود:

چو یک ماهه شد هم‌چو یک سال بود برش چون بر رستم زال بود
چو سه ساله شد ساز مردان گرفت به پنجم دل تیر و چوگان گرفت
چو ده ساله شد زان زمین کس نبود که یارست با او نبرد آزمود
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۱۲۵)

۳. یکی از داستان‌های فرعی مربوط به شخصیت سهراب، ماجرای او با «گردآفرید» است؛ دختری ایرانی که هنگام حمله سهراب و تورانیان به دژ سپید، بر سر غیرت می‌آید، لباس رزم می‌پوشد و به نبرد با سهراب می‌پردازد. در پایان از او شکست می‌خورد و هنگامی که هویتش آشکار می‌شود، سهراب جوان بر او عاشق می‌گردد. اما گردآفرید او را با وعده و وعید می‌فریبد.

در مقابل، در *مهابهارات* از شیوه حکومت و زمام‌داری بیهروواهن سخن به میان رفته است که پادشاهی عادل و قدرت‌مند بوده و مردم تحت سلطه‌اش، زندگی خوب و مرفه‌ی را سپری می‌کردند: «این برباهن در شجاعت و مردانگی عدیل و نظیر نداشت و در ولایت او هیچ‌کس دروغ نمی‌گفت... و در آن ولایت هیچ‌کس را نمی‌گرفتند و نمی‌بستند... و سپاهیان آن‌جا در غایت شجاعت و پهلوانی و زور بودند... و جمیع اهل آن ولایت، دائم خوش‌حال و بی‌غم می‌بودند» (*مهابهارات*، ۱۳۵۸: ۴/۲۹۹).

۴- نقش اسب در هردو داستان

نقش اسب نیز در هر دو داستان جالب توجه است. در *شاهنامه* رستم راهی شکار در مرزهای توران می‌شود. پس از شکار کردن گوری، به خواب عمیقی فرو می‌رود. هنگامی که برمی‌خیزد، درمی‌یابد تنی چند از ترکان رخش او را ربوده و با خود برده‌اند. پس در جست‌وجوی اسب محبوب خود وارد سرزمین سمنگان می‌شود و این چنین، مقدمات آشنایی او با تهمینه فراهم می‌گردد.

در *مهابهارات* نیز آرجونا به دنبال اسب آیین اشمیده جگ وارد سرزمین من‌پور می‌شود. بر اساس این آیین، اسبی شایسته را به عنوان قربانی برمی‌گزیدند و آن را رها می‌کردند تا در سرزمین‌های مختلف به چرا بپردازد و خود به دنبالش روان می‌شدند تا اگر گروهی قصد تصاحب آن را داشتند، به هر نحو ممکن، حتا با جنگ و خون‌ریزی، جلوی این امر را بگیرند. در پایان، اسب را طی مراسمی ویژه قربانی می‌کردند. بیهروواهن این اسب مخصوص را می‌گیرد، ولی هنگامی که درمی‌یابد اسب متعلق به آیین جگی است که توسط پدرش و سایر پاندوان برگزار می‌شود، به استقبال پدر می‌شتابد تا اسب را به آن‌ها تحویل دهد. اما آرجونا به تحقیر پسر می‌پردازد و نبرد آغاز می‌گردد. بنابراین در حماسه هندی نیز اسب نقشی مهم در روند داستان ایفا می‌کند. البته در مقطع زمانی دیگری. به این معنی که در *شاهنامه* اسب در ابتدای داستان، رستم را به شهر بیگانه می‌کشاند و در *مهابهارات* زمانی که بیهروواهن جوان و بالنده شده است، اسب بهانه



رویاری پدر و پسر می‌گردد. «رخش، اسب رستم به صورت ظاهر شباهتی با اسب قربانی هندی ندارد. ولی احتمالاً نقش این اسب‌ها در حماسه به اصل واحدی برمی‌گردد و شاید هم خاست‌گاه آن یگانه باشد» (کیا، ۱۳۷۶: ۳۷۷).

۵- سرانجام داستان

سرانجام پس از گذشت سالیان متمادی، پایان داستان رقم می‌خورد؛ آن‌جا که سهراب و بیهروواهن پسرانی برومند و بالنده شده‌اند و در هر دو داستان صحنه رویاری پدر و پسر رقم می‌خورد.

در شاهنامه، سهراب به همراه سپاهیان از توران زمین قدم به زادگاه پدر می‌نهد و مقابل تهمتن و لشکر ایرانیان قرار می‌گیرد و پدر و پسر، بی‌آن‌که یک‌دیگر را بازشناسند، با هم به توافق می‌رسند که به دور از لشگریان، دست به نبردی تن به تن بیازمایند. در مهابهارات، آرجونا و هم‌راهانش به دنبال اسب آیین اشمیده جگ وارد زادگاه بیهروواهن می‌شوند. این‌جا پدر آگاه است که در مقابل پسر خود قرار گرفته است. بیهروواهن به همراه لشگریان بسیار به پیشواز پدر می‌شتابد و خود را به وی معرفی می‌کند. ولی آرجونا بیهروواهن را تحقیر می‌کند و جنگ درمی‌گیرد. هنگامی که همه افراد سپاه آرجونا به دست بیهروواهن کشته می‌شوند، زمان رویاری پدر و پسر فرا می‌رسد.

در میدان نبرد، اگرچه سهراب یک بار موفق می‌شود پدر پهلوانش را شکست دهد. اما در پایان مرگش به دست رستم رقم می‌خورد:

زدش بر زمین بر به کردار شیر بدانست کو هم نماند به زیر
سبک تیغ تیز از میان برکشید بر شیر بیداردل بردرید
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸۵/۲)

در مهابهارات برعکس، پدر به دست پسر کشته می‌شود: «ارجن خواست که کرشن را یاد کند، هنوز نام کرشن را بر زبان نبرده بود که ببراهن آن تیر را چنان بر گردن ارجن زد که سر از تن او جدا گشت و بر زمین افتاد» (مهابهارات، ۱۳۵۸: ۳۵۶/۴).

در هر دو داستان، هنگام رویاری پدر و پسر، پسر محبتی نسبت به پدر در دل خود حس می‌کند و آن را ابراز می‌دارد که البته بی‌پاسخ می‌ماند. در شاهنامه اگرچه نبرد رستم و سهراب، مبتنی بر ناآگاهی طرفین از هویت یک‌دیگر است، سهراب ناخودآگاه در دل خود نسبت به رستم مهر و محبتی احساس می‌کند و حتا این علاقه را در میدان نبرد

ابراز می‌دارد و به پدر پیشنهاد می‌کند که دست از جنگ بشویند و به می‌گساری و طرب بپردازند:

بیاتانشینیم هر دو به هم به می‌تازه داریم روی دژم
به پیش جهان‌دار پیمان کنیم دل از جنگ جستن پشیمان کنیم
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸۰/۲)

چراکه در دل خود، علاقه‌ای نسبت به رستم حس می‌کند: «دل من همی با تو مهر آورد» (همان: ۲۳۳/۲). در *مهابهارات* نیز به‌پهروواهن طی مراسمی باشکوه به استقبال پدر می‌شتابد و به طرز شایانی او را احترام می‌کند. اما آرجونا سر ناسازگاری دارد و نبرد را رقم می‌زند. البته در حماسه هندی، پدر و پسر از آغاز یک‌دیگر را می‌شناسند: «چون چشم او [ببراهن] بر ارجن افتاد از فیل به زیر آمد و از دور دندوت^۱ [تعظیم] کنان می‌آمد. چون نزدیک رسید موی خود را بگشاد و پیش آمد و گرد کفش ارجن را به موی خود پاک کرد. برهمنان و دختران صاحب جمال پیش آمدند و آن جواهر و زرها که آورده بودند همه را بر سر ارجن ریختند» (*مهابهارات*، ۱۳۵۸: ۳۰۳/۴). «ارجن پای خود را بر سر ببراهن چنان محکم زد که روی آن جوان بر زمین خورد» (همان: ۳۰۴).

شایان توجه است که نبرد میان پدر و پسر، بن‌مایه آثار ادبی بسیاری در سرتاسر جهان بوده است و می‌توان در اساطیر ملل مختلف، نمونه‌هایی متعدد از این مضمون را یافت: «موضوع نبرد پدر و پسر به ریخت‌های گوناگون در روایات حماسی و افسانه‌های اقوام جهان آمده است: یکی روایت آلمانی، هیلده براند^۲ و هادو براند^۳، به زبان آلمانی فصیح باستان که فعلاً کهن‌ترین نمونه شعر پهلوانی ژرمنی است. دیگر روایت ایرلندی، کوکولین^۴ و کنلای^۵ به زبان ایرلندی باستان از سده نهم میلادی، دیگر روایت روسی ایلیا مورمیث^۶ و سکلنیک^۷ از سده یازدهم میلادی» (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۵۳-۵۴).

۶- نقش نیروهای فراطبیعی

در هر دو داستان، به نیروهای فراطبیعی که به عالم بالا متصل هستند، اشاره می‌شود و این نیروها در روند پیش‌برد ماجرا نقش ایفا می‌کنند. در نبرد آرجونا و

¹. Dandavat

². Hildebrand

³. Hadubrand

⁴. Cūchulainn

⁵. Conlai

⁶. Ilia Muromec

⁷. Sokolnik



بیهررواهن، آرجونا که پیش از این یکه‌تاز میدان‌های نبرد بوده است، به سبب آن که بهیکم پتاه را از پای درآورده، دچار نفرین مادر وی (گنگا) شده و از زور و قوت او کاسته شده است: «ارجن هرچند می‌خواست که ببراهن را بزند، از اثر دعای گنگا که گفته بود ارجن تا شش ماه دیگر کشته شود؛ هیچ تیر او بر ببراهن کاری نمی‌آمد و اکثر کارهایی که ارجن در سپاهیگری می‌دانست، هرچند که می‌خواست آنها را به کار آورد، از اثر آن دعا توفیق نمی‌یافت و هر سلاحی که ارجن دیگر اوقات آنها را بی‌خطا بر خصم می‌زد، در این وقت از اثر آن دعای گنگا همه خطا می‌شد» (مهابهارات، ۱۳۵۸: ۴/۳۵۵).

از سوی دیگر، در برخی نسخ شاهنامه (این داستان در همه نسخه‌های شاهنامه نیامده است) به این موضوع اشاره شده که رستم در آغاز کار، بسیار پرزور بود؛ به طوری که از این قدرت‌مندی، خود به زحمت افتاده بود. پس از خداوند خواست که اندکی از زورش بکاهد تا بتواند بر روی زمین گام بردارد و به راحتی زندگی کند. هنگامی که در رویارویی نخست وی با سهراب، رستم شکست می‌خورد و پسر پیل‌تنش، پشت وی را بر خاک می‌مالد و رستم امان می‌خواهد و خود را با ترفند می‌رهاند، از خدا می‌خواهد دوباره آن پاره‌ای از قدرتش را که بازپس گرفته بود، در وجودش قرار دهد تا همان رستم قدرت‌مند سابق گردد:

شنیدم که رستم ز آغاز کار	چنان یافت نیرو ز پروردگار
که گر سنگ را او به سر بر شدی	همی هر دو پایش بدو در شدی
ازان زور پیوسته رنج‌ور بود	دل او ازان آرزو دور بود
بنالید بر کردگار جهان	به زاری همی آرزو کرد آن
که لختی ز زورش ستاند همی	برفتن به ره بر تواند همی
برانسان که از پاک یزدان بخواست	ز نیروی آن کوه‌پیکر بکاست
چو باز آنچنان کار پیش آمدش	دل از بیم سهراب ریش آمدش
به یزدان بنالید کای کردگار	بدین کار این بنده را باش یار
همان زور خواهم کز آغاز کار	مرا دادی ای پاک پروردگار
بدو داد یزدان چنان کش بخواست	بیفزود در تن چنان کش بکاست

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۱۸۴)

بدین‌سان نیروهای فراطبیعی و متصل به عالم بالا در هر دو داستان دخیل هستند: در مهابهارات، آرجونا به سبب نفرین گنگا، نیروی سترگ پیشین خود را از دست می‌دهد



و تیرهایش به طرزی شگفت‌آور در هوا می‌شکند و هرچه می‌کوشد، بی‌اثر می‌گردد. در شاهنامه، رستم بر اثر نیایش به درگاه خداوند، قوت پیشین خود را باز می‌یابد و بر سهراب چیره می‌شود. شایان توجه است که در شاهنامه به دلیل اندیشه توحیدی حاکم بر آن، این نیروی فراطبیعی، پیوندی محکم‌تر با خدای یک‌تا دارد.

۷- نوش دارو

در هر دو داستان، بازمانده به‌ظاهر پیروز نبرد، پشیمان می‌گردد. در یک‌سو، رستم هنگامی که فرزند خود را باز می‌شناسد، دچار افسوسی بی‌پایان می‌شود و در سوی دیگر، به‌بهروواهن هنگامی که نزد مادر باز می‌گردد و سرزنش و ملامت بی‌حد او را می‌بیند، به خود می‌آید و از کرده‌اش پشیمان می‌شود. از این‌جا پای نوش‌دارو به هر دو داستان باز می‌شود و هردو، کسی را به دنبال آن می‌فرستند. در شاهنامه، نوش‌دارو در اختیار کی‌کاووس است و رستم، گودرز را برای به دست آوردن آن روانه بارگاه وی می‌کند. اما کی‌کاووس بدسرشت از دادن نوش‌دارو خودداری می‌ورزد تا غم‌نامه تکمیل شود:

بدو گفت کاوس کز پیلتن که را بیش‌تر آب ازین انجمن؟
شود پشت رستم بنیروترا؟ هلاک آورد بی‌گمان مرمرا
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲)

در مه‌بهارات، نوش‌دارو که سنجیونی^۱ خوانده می‌شود، در اختیار مارهایی در قعر زمین است: «در قعر زمین جوهری هست که آن را سنجیونی می‌گویند و تأثیر آن جوهر آن است که مرده را زنده می‌سازد» (مه‌بهارات، ۱۳۵۸: ۴/۳۵۸).

به‌بهروواهن، «پندریک» نامی را به قعر زمین نزد پادشاه ماران به نام «باسک» می‌فرستد و نوش‌دارو را از وی می‌طلبد و چون ماران از دادن آن امتناع می‌کنند، به‌بهروواهن به سوی آنان لشکر می‌کشد و پس از نبردی سخت، این جوهر حیات‌بخش را به‌دست می‌آورد و آرجونا را زندگی دوباره می‌بخشد: «شیش‌ناگ سر ارجن را بر تن او نهاد. در آن وقت گل از آسمان بر سر و تن ارجن بارید. آن‌گاه شیش‌ناگ آن جوهر را بر سینه ارجن نهاد و گفت: ای ارجن! زنده شو. به حکم خداوند تعالی، جلّ جلاله، ارجن برخاست. همه از شادی فریاد برآوردند و بوق‌ها را بنواختند» (مه‌بهارات، ۱۳۵۸: ۴/۳۶۶).

^۱ Samjivini



پدر و پسر شرمگین از یکدیگر با هم آشتی می‌کنند و گذشته‌ها را به دست فراموشی می‌سپارند تا آن‌جاکه بیهروواهن، آرجونا را در ادامه مسیر آیین جگ هم‌راهی می‌کند. به این ترتیب، برخلاف شاهنامه، این‌جا داستان پدر و پسر پایانی شاد پیدا می‌کند.

نتیجه‌گیری

از تحلیل تطبیقی شخصیت سهراب در شاهنامه و بیهروواهن در مهابهارات، درمی‌یابیم این دو وجوه همانند متعددی دارند. از جمله: معنای سرخی و رنگ سرخ در ریشه‌شناسی نام هر دو، نسب‌نامه خانوادگی مشابه (پدر هر دو شخصیت، پهلوانی نام‌دار و مادر هر دو، دختر پادشاه است)، سفر پدر هر دو در آغاز داستان به سرزمینی بیگانه و آشنا شدن با مادر، ابراز مهر و پیشنهاد ازدواج از سوی مادر، داشتن فرزندی به یادگار از پهلوان تازه‌وارد به عنوان یکی از انگیزه‌های مادر یا خانواده او، ترک هم‌سر و فرزند از سوی پدر، رشد یافتن هر دو بدون حضور پدر و نزد خانواده مادری، جنگاور و نبرده شدن هر دو شخصیت، نقش اسبی ویژه (در شاهنامه، رخس و در مهابهارات، اسب ویژه آیین جگ) در روند داستان، روبه‌رو شدن با پدر پس از سال‌ها در میدان نبرد، جزئیات مشابه در صحنه رویارویی پدر و پسر در هر دو داستان (نظیر: احساس کشش و محبت به پدر در هر دو، ابراز این علاقه‌مندی به او، بی‌پاسخ ماندن آن، برافروخته شدن جنگ، کشته شدن یکی از طرفین، ندامت بازمانده، مطرح شدن نوش‌دارو در شاهنامه و سنجیونی در مهابهارات و کوشش طرف پیروز برای به دست آوردن آن) و نقش نیروهای فراطبیعی در داستان. البته وجوه افتراقی نیز در داستان مربوط به این دو شخصیت یافت می‌شود؛ برای مثال: مبتنی بودن نبرد رستم و سهراب بر ناآگاهی طرفین درباره این نسبت پدر و پسری درحالی‌که نبرد بیهروواهن و پدرش به سبب غرور پدر شکل می‌گیرد؛ کشته شدن پسر به دست پدر در شاهنامه و برعکس، از پا در آمدن پدر به دست پسر در مهابهارات؛ ناکام ماندن بازمانده این نبرد (رستم) در به دست آوردن نوش‌دارو در شاهنامه و موفقیت بازمانده جنگ (بیهروواهن) در حماسه هندی، در دست‌یابی به سنجیونی. بنابراین بررسی تطبیقی این دو شخصیت اسطوره‌ای نشان می‌دهد چقدر دو اثر حماسی ایران و هند به هم شباهت دارند و قابل تطبیق هستند. گویا به نوعی اندیشه‌های آثار حماسی برجسته به یکدیگر منتقل شده و یا موضوعات مطرح مربوط به برهه‌های مختلف تاریخی در این دو داستان پرورنده شده است؛ چنان‌که مشخصه‌های مربوط به دوران گذار از نظام مدارسالاری و



ورود به پدرشاهی در هردو داستان انعکاس یافته و افزون بر آن، پدیده برون‌هم‌سری (که طی آن مرد، هم‌سر خود را از اقوام بیگانه انتخاب می‌کرده و بیش‌تر در اقوام اولیه رایج بوده) نیز در هردو داستان یافت می‌شود. پس شاید یک خط داستانی رایج برخاسته از دوره‌ای خاص، دست‌مایه شکل‌گیری هر دو داستان شده و به هر دو اثر حماسی راه یافته است.



فهرست منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۹۵). *تاریخ اساطیری ایران*، تهران: سمت.
- بهار، مهرداد. (۱۳۵۲). *اساطیر ایران*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- پاتر، ماری آنتونی. (۱۳۸۴). *نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان*، ترجمه محمود کمالی، تهران: ایدون.
- جلالی نائینی، سید محمدرضا. (۱۳۷۵). *هند در یک نگاه*، تهران: شیرازه.
- حسن دوست، محمد. (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۲). *گل رنج‌های کهن (برگزیده مقالات درباره شاهنامه فردوسی)*، به کوشش علی دهباشی، تهران: مرکز.
- دورانت، ویلیام جیمز. (۱۳۹۰). *مشرق زمین: گاهواره تمدن*، ترجمه احمد آرام، ع. پاشایی و امیرحسین آریان‌پور، تهران: علمی و فرهنگی.
- رنو، لویی. (۱۳۸۹). *ادبیات هند*، ترجمه سیروس ذکاء، تهران: فرزانه روز.
- روح الامینی، محمود. (۱۳۷۴). «ساختار اجتماعی ازدواج‌های شاهنامه»، *نمیرم از این پس که من زنده‌ام*، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی، به کوشش غلامرضا ستوده، تهران: دانش‌گاه تهران.
- شالیان، ژرار. (۱۳۸۵). *گنجینه حماسه‌های جهان*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: چشمه.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه فردوسی*، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۷). *نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی*، تهران: سمت.
- کیا، خجسته. (۱۳۷۶). «رخش رستم اسب قربانی»، *یادنامه دکتر مهرداد بهار*، تهران: آگه.
- مختاری، محمد. (۱۳۷۹). *حماسه در رمز و راز ملی*، تهران: توس.



- مهابهارات، (بزرگ‌ترین منظومه کهنه موجود جهان به زبان سانسکریت). (۱۳۵۸). ترجمه میرغیاث‌الدین علی قزوینی مشهور به نقیب خان، به تحقیق و تصحیح و تحشیه سید محمدرضا جلالی نائینی و ن.س. شوکلا، تهران: طهوری.
- هینلز، جان راسل. (۱۳۹۳). *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه محمدحسین باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- یارشاطر، احسان. (۱۳۶۹). *کنگره بزرگ‌داشت شاهنامه فردوسی به انگیزه گذشت هزار سال از سرایش آن (مجموعه سخنرانی)*، بنیاد فرهنگی محوی.
- MacDonell, Arthur Anthony. (2004). *Practical Sanskrit Dictionary*, Motilal Banarsidass, Delhi.